



فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره سی و سوم - پاییز ۱۳۹۶ - از صفحه ۴۲ تا ۶۸

بررسی زبان عامیانه و جایگاه تمثیل در آثار داستان نویسان زن معاصر با تکیه بر مجموعه داستان حنای سوخته*

ملیحه شریلو^۱، عبدالحسین فرزاد^۲، شهین اوجاق علیزاده^۳

۱- دانشجوی گروه دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ایران.

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.

چکیده:

نثر فارسی در سیر تاریخی خویش از عوامل بسیاری تأثیر پذیرفت که از جمله‌ی آن‌ها عناصر زبان عامیانه است، البته تأثیر این عناصر در همه‌ی ادوار ادب فارسی به یک اندازه نیست. زبان عامیانه به گونه‌ای زبان زیر معیار دربردارنده‌ی عناصر گوناگونی است که به مقدار قابل توجهی در آثار داستان نویسان نمود یافته است. شهلا پروین روح از جمله نویسندگان نوگرای معاصر است که به مقدار قابل توجهی، از عناصر زبان عامیانه در آثار خود بهره برده است. کاربرد اشکال مختلف عناصر زبان عامیانه در داستان‌های پروین روح گذشته از آن که موجب تشخیص زبان داستان‌های او شده، روانی و سادگی کلام او را نیز به همراه داشته است. زبان عامیانه‌ی به کار رفته در مجموعه داستان کوتاه حنای سوخته را می‌توان به این گونه تقسیم بندی نمود: واج، واژه، فعل، شبه جمله، جملات عاطفی، عدد، زبان و گویش‌های محلی و مثل. بسامد موارد مذکور در داستان‌های پروین روح یکسان نیست. این عناصر در داستان‌هایی چون «حنای سوخته»، «طلسم»، «همزاد» و «آقای هدایت» نمود بیشتری دارد.

کلید واژه‌ها: پروین روح، حنای سوخته، زبان عامیانه، ضرب المثل، تمثیل.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۹

- پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: Leila.khayatan1357@gmail.com

۱- مقدمه

قصه‌ها و داستان‌ها عمری به بلندای عمر بشر دارند. از همان زمانی که انسان محیط اطراف خود را شناخت و زبان به گفتن آغاز کرد و دانست که می‌تواند پاسخ بسیاری از سؤال‌های ذهن خود را از روی تخیلاتش بگوید، قصه‌ها ساخته شدند. اندکی بعد از اختراع خط و الفبا، قصه‌گویان آنچه در ذهن داشتند را نوشتند و ثبت کردند و به این ترتیب زبان شفاهی و گفتاری به زبان کتبی و نوشتاری تبدیل شد. در انتقال زبان به سنت کتبی، محتوای قصه‌ها تغییر چندانی نکرد و همان گونه که آداب و اعتقادات رایج در میان مردم مکتوب شد، به همان ترتیب اصطلاحات و واژه‌های زبان مردم به همراه کنایات، ضرب‌المثل‌ها و گویش‌های محلی و خاص به صورت نوشتاری و کتبی درآمد. در گذشته بلاغت نویسان زبان شفاهی و عامیانه را پست و بی‌ارزش می‌دانستند و نوشته‌ای که به زبان عامیانه بود را نوشته‌ی دست پایین و سبک می‌نامیدند؛ ولی از قرن نوزدهم به بعد در اروپا شعرا و نویسندگان کم‌کم اصطلاحات عامیانه را نیز در نوشته‌های خود به کار بردند، به خصوص آن‌جا که از زبان توده‌ی مردم سخن می‌گفتند و به این ترتیب رفته رفته زبان عامیانه نیز در زبان رسمی نفوذ کرد و حالت حقارت آمیز خود را از دست داد و جایی برای خود باز کرد. در ایران نیز این عمل به وسیله‌ی شاعران و نویسندگانی مانند جمال زاده، هدایت، اشرف‌الدین حسینی، دهخدا صورت گرفت و نوعی خاص از شعر و نثر به وجود آمد. شهلا پروین روح متولد ۱۳۳۵ در شیراز است و از سال ۱۳۶۸ با حضور در کلاس‌های داستان‌نویسی وارد عرصه‌ی نوشتن شد. مجموعه داستانی حنای سوخته شامل چهارده داستان است که در سال ۱۳۷۸ توسط نشر آگه به چاپ رسید. این کتاب برنده جایزه منتقدان و نویسندگان مطبوعاتی در سال ۱۳۷۸ شد و نامزد بهترین کتاب سال ایران شد و تا دور نهایی هم رسید.

ماجراهای داستان در مجموعه‌ی حنای سوخته که شامل چهارده داستان است، در فضایی سنتی رخ می‌دهد تا فضایی مناسب برای نقد سنت پدید آید. مواجهه سنت سنگواره شده و تجدد در ساختار این داستان‌ها به صورت توصیف حال و هوایی بومی در فرم داستان نو جهان تجلی می‌یابد. «پروین روح برخلاف بسیاری از نویسندگان امروز، روی زبان به عنوان گوهر داستان کار کرده است. طنینی از نثر کهن در نوشته‌اش حس می‌شود که هم با فضای داستان‌ها هم خوانی

دارد وهم اصل ونسبی به نثرش می دهد». (میر عابدینی، ۱۳۸۰: ۱۱۰۹)
در این مقاله تلاش بر آن است که عناصر زبان عامیانه در مجموعه داستان های حنای سوخته شناسایی، بررسی و ضمن آوردن شواهدی از داستان، طبقه بندی گردد.

۲-۱- پیشینه ی تحقیق

در زمینه ی فرهنگ و زبان عامیانه تا امروز آثار متعددی نوشته شده است که از آن میان می توان به فرهنگ فارسی عامیانه ابوالحسن نجفی، ادبیات عامیانه ی ایران محجوب، بررسی زبان عامیانه در دفتر پنجم مثنوی مولانا، مقاله ای از غلامعلی حداد عادل با موضوع درآمدی بر واژه گزینی مردمی و فرهنگ لغات زبان مخفی از سید مهدی سماعی اشاره کرد.
تاکنون کار مستقلی در زمینه ی آثار شهلا پروین روح در زمینه ی بررسی زبان و اصطلاحات عامیانه صورت نگرفته است؛ بنابراین در این مقاله سعی بر آن است که ضمن واکاوی زبان عامیانه، اصطلاحات فوق به لحاظ ساختار زبانی تقسیم بندی و طبقه بندی گردد.

۳-۱- روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله به صورت کتابخانه ای است. در ابتدا مجموعه داستان حنای سوخته به دقت مورد مطالعه قرار گرفت. سپس مصادیق زبان عامیانه استخراج گردید و عناصر زبان عامیانه طبقه بندی گردید که می توان آن ها را در زیر مجموعه هایی چون واج، واژه، فعل، ترکیب، حذف و تکرار و ضرب المثل مشاهده نمود. منبع مورد استفاده در این مقاله کتاب حنای سوخته نوشته ی شهلا پروین روح است که در سال ۱۳۷۸ توسط نشر آگه چاپ شده است.

۲- بحث و بررسی زبان عامیانه

۲-۱- گونه های زبانی

زبان مانند هر پدیده ی اجتماعی دیگر در حال تغییر و تحول است، از این رو می توان زبان را به عنوان یکی از ارکان اصلی هویت و فرهنگ یک جامعه دانست؛ با زبان است که بسیاری از روابط و تعاملات اجتماعی شکل می گیرد. زبان به عنوان وسیله ای برای برقراری ارتباط بین افراد یک جامعه دارای اهمیت و

جایگاه ویژه‌ای است که مورد توجه ویژه‌ی دانش‌پژوهان نیز قرار گرفته است. زبان به عنوان ابزاری برای ایجاد ارتباط از دو گونه‌ی نوشتاری و گفتاری برخوردار است. هریک از گونه‌های گفتاری و نوشتاری می‌تواند از گونه‌های: جغرافیایی، شغلی، اجتماعی، تاریخی، جنسی و سنی بهره‌مند شود. زبان را می‌توان در سه بخش زبان معیار، زبان نوشتار و زبان گفتار مورد تحقیق قرار داد.

۲-۱-۱- زبان معیار

زبان معیار که از آن به زبان مشترک نیز یاد کرده‌اند «زبانی است که به صورت رایج‌ترین وسیله‌ی ارتباط، میان طبقات و قشرهای مختلف جامعه در کشوری معین به کار می‌رود. زبان متداول در سخنرانی‌ها، کلاس‌های درس، رسانه‌ها و در مجامع رسمی چه به صورت کتبی و چه به صورت شفاهی معمولاً همین زبان معیار است». (نجفی، ۱۳۷۸: ۷)، می‌توان گفت زبان معیار نسبت به تمامی گونه‌های جغرافیایی، شغلی، اجتماعی، تاریخی، جنسی و سنی خنثی است و زبانی فرضی تلقی می‌شود.^۱

۲-۱-۲- زبان نوشتار

زبان نوشتار خود به دو بخش زبان ادبی و زبان رسمی تقسیم می‌شود؛ زبان ادبی، زبانی است که برای نوشتن متون ادبی به کار می‌رود؛ زبان رسمی در کتاب‌های علمی، تخصصی و نامه‌های اداری کاربرد دارد. (همان: ۶) مسلماً بسیاری از زبان‌ها از گونه‌ی نوشتاری بهره‌مند نیستند و به هنگام استفاده از نوشتار از زبان و خط دیگری بهره می‌گیرند.

۲-۱-۳- زبان گفتار

زبان در مرحله‌ی گفتار به دو بخش زبان روزمره و زبان عامیانه تقسیم می‌شود. «زبان روزمره همان زبان محاوره‌ی رایج، زبان مردم فرهیخته یا نیمه فرهیخته، و حتی زبان نوشتاری کم و بیش آزادی است که فی‌المثل در مکالمات شخصیت‌های داستان به کار می‌رود و کاربرد آن دلالت بر روابط دوستانه یا هم‌پایه میان گوینده و شنونده می‌کند.... زبان عامیانه عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان مردم نیمه فرهیخته

۱- برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به آثار کورش صفوی.

که بی‌قیدوبند سخن می‌گویند و الفاظی بر زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آن‌ها، خاصه در محافل رسمی، به شدت احتراز می‌کنند.» (همان: ۷)

۳-۱- زبان عامیانه

زبان عامیانه نیز دارای دو سطح زبانی است. سطح زیرین که نجفی از آن به عنوان زبان جاهلی، لاتی و چاله میدانی یاد کرده‌اند. و دیگر زبان عامیانه‌ی معمول (نجفی؛ ۱۳۷۸: ۶)

۳-۱-۱- سطح زیرین زبان عامیانه

شاید بتوان سطح زیرین زبان عامیانه را همان "آرگو (Argot)"^۲ نامید. که سمائی آن‌را در کتاب خود "زبان مخفی" نامیده‌اند. ایشان می‌نویسند: «زبان مخفی معاصر را دو گروه ابداع می‌کنند و به کار می‌برند. اول قانون‌گریزان، زیرا نیاز به زبانی دارند که حافظ افکار و مقاصدشان باشد و نامحرمان نتوانند از آن راه، به دنیای آنان وارد شوند. دومین گروه کسانی هستند که خلاف هنجارهای جامعه رفتار می‌کنند؛ هنجارهایی که رعایت نکردنشان باعث شماتت یا انگشت‌نما شدن، می‌شود ... سارقان و متکدیان و بدنامان و معتادان و گروه‌هایی که به نوعی مقرراتی را نقض می‌کنند جزء گروه اول و نوجوانان و جوانان- عمدتاً دبیرستانی- جزء گروه دوم هستند. (سمائی، ۱۳۸۲: ۶-۷) با توجه به این‌که بخشی از منابع زبان عامیانه، گروه‌های اجتماعی مانند گروه دوستان و هم‌سالان، مشاغل مختلف و گروه‌های خاص اجتماع مانند: معتادان، سارقان، متکدیان و در حالت کلی خلاف‌کاران و قانون‌گریزان است، اما نمی‌توانیم ادعا کنیم که آرگو یا زبان مخفی متعلق به قانون‌گریزان هر جامعه است، نگارنده بر این باور است که زبان مخفی معادل مناسبی برای آرگو نیست و بهتر آن است که آرگو را یکی از لوتراهای زبان بدانیم؛ لوترا زبانی است که دو کس در میان هم قرار دهند که چون با هم سخن گویند دیگران آن‌را نفهمند. (تمیم‌داری؛ ۱۳۹۰: ۲۲۷ به نقل از انجوی شیرازی) با این تعریف می‌توان آرگو را مجموعه‌ای از لغات، واژه‌ها و اصطلاحاتی بدانیم که گروه‌هایی خاص به آن تکلم می‌کنند، این واژه‌ها در ابتدا به صورت رمزی بین افراد یک گروه مورد استفاده قرار

^۲ Argot. Written expressions used by a particular group of people (Longman)

-The language used by a particular type or group of people. An often more less secret vocabulary and idiom peculiar to a particularly group (Merriam- Webster)

می‌گیرد، در پی روابط اجتماعی حاکم بین افراد یک جامعه اندک‌اندک در میان افراد آن جامعه نفوذ می‌کند و پس از رمزگشایی ابتدا به صورت واژه‌ها و اصطلاحات کوچه‌بازاری "Slang" در میان گروه‌های فرودست کاربرد پیدا می‌کند، افراد نیمه فرهیخته از به کار بردن این گونه واژه‌ها و اصطلاحات پرهیز می‌کنند و این امر به دلیل ناآشنایی با مفهوم این نوع از واژه‌ها نیست بلکه به دلیل جایگاه اجتماعی هر فرد است که، به کار بردن برخی از واژه‌ها و اصطلاحات را به دور از مقام و جایگاه اجتماعی خود می‌داند. بعد از پالایش زبانی که افراد نیمه فرهیخته بر روی واژه‌ها و اصطلاحات کوچه‌بازاری انجام می‌دهند این واژه‌ها و اصطلاحات به صورت واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه "colloquial" وارد خانواده‌ها و گروه‌های اجتماعی می‌شود و عموم سخن‌وران آن‌ها را به کار می‌برند سپس به ترانه‌ها و داستان‌ها راه می‌یابند، پس از گذشت زمان، جزئی از زبان مردم جامعه محسوب می‌شود. و افراد، دیگر از به کار بردن آن کلمات و اصطلاحات دوری نمی‌کنند.

۳-۱-۲- زبان عامیانه‌ی معمول؛ سطح دوم زبان عامیانه، واژه‌ها و اصطلاحاتی است که افراد جامعه در روابط خود از آن استفاده می‌کنند و در واقع همان زبان عامیانه‌ی معمول "colloquial" است. گاهی تعیین مرز مشخص بین زبان روزمره و زبان عامیانه بسیار دشوار است. در زبان روزمره به فراخور موقعیت گاهی از اصطلاحات و واژه‌هایی که متعلق به زبان عامیانه است، استفاده می‌شود؛ به همین علت نمی‌توان زبان عامیانه را مخصوص قشر خاص یا موقعیتی خاص بدانیم. (هر چند افراد فرهیخته از به کار بردن آن پرهیز می‌کنند). این کلمات در گفت‌وگوی روزمره اقبال مختلف جامعه به کار می‌رود و در گفتار بعضی از گروه‌های اجتماعی حضور بارزی دارد. برخی از این اصطلاحات در دوره‌ی زمانی و مکانی خاص و به سبب عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... بروز می‌کنند و پس از گذشت آن دوره و عوامل، اندک اندک فراموش می‌گردند. پاره‌ای دیگر از این کلمات بر اثر تکرار و کاربرد فراوان، در زبان رسوب می‌کنند تا جایی که افراد، دیگر از به کار بردن آن‌ها خودداری نمی‌کنند، به شیوه‌های گوناگون مانند فیلم‌ها، ترانه‌ها

۳- Slang. Very informal, sometimes offensive language that is use especially by people who belong to a particular group, such as young people or criminals. (Longman)

۴- Colloquial. Language or words that are colloquial are used mainly in informal conversations rather than in writing or formal speech. (Longman)

- Uses when people are speaking in an informal way. (Merriam- Webster)

و متون مکتوبی هم چون داستان در زبان ماندگار و جزیی از زبان می‌شوند. لازم به ذکر است که برخی معتقدند که این واژه‌ها و اصطلاحات، موقتی و گذرا هستند و نباید به آن‌ها توجهی کرد، چنانچه این سخن صحیح باشد نمی‌توان گردآوری و تحقیق درباره‌ی این گونه از لغات و اصطلاحات را نادیده گرفت، زیرا برخی از این واژه‌ها در اشعار و متون هر دوره راه می‌یابند از این رو گردآوری و تحقیق در این گونه واژه‌ها و اصطلاحات در هر دوره‌ای لازم به نظر می‌رسد؛ با اندکی توجه در آثار گذشته درمی‌یابیم که بسیاری از شاعران و نویسندگان در هر دوره به فراخور زمان از کلمات و اصطلاحاتی در گفتار و نوشتار خود استفاده می‌کردند که برخی از این اصطلاحات و واژه‌ها تا جایی در زبان ماندگار شده‌اند که امروزه بعد از قرن‌ها یا به همان صورت و معنا و یا با اندکی تغییر، در گفتار روزمره کاربرد دارند و برخی از آن‌ها در لغت‌نامه‌های معتبر فارسی به عنوان واژه‌ی فارسی به ثبت رسیده‌اند.

بررسی عناصر زبان عامیانه در حنای سوخته

۱- واج (فرآیندهای واجی)

واحد‌های آوایی زبان هرگاه در زنجیره‌ی کلام کنار ید دیگر قرار گیرند از هم تأثیر می‌پذیرند هرگاه این تأثیرات نمود واجی پیدا کند یعنی در حد تغییر واج «ابدال» حذف واج «کاهش» جابه‌جایی دو واج «قلب» و یا افزایش یک واج باشند فرآیند واجی نامیده می‌شوند. این فرآیندهای واجی در همه زبان‌های بشری دیده می‌شود. (عمرانی و سبطی، ۱۳۸۵: ۲۳)

۱-۱- ابدال

پترپورت / تا پترپورت و مسکو و پیشاور رارفته بود. (پروین روح، ۱۳۷۸: ۴۵ همزاد)

می یومد / آشنایی که از طرف مقابل می یومد. (با چتر بسته زیر باران، ۸۲)

میون / از کنار سرش و میون پاهاش می غلتید. (آقای هدایت!، ۱۱۷)

خونوادگی / به جای خانوادگی. (همان، ۱۱۸)

می یومد / پایین می یومد. (همان، ۱۲۸)

بشنفین / ولی شما نخواستین بشنفین. (همان، ۱۳۵)

۱-۲- کاهش (حذف واج)

میداره/ زن رو ... که نگاهش می‌کرده و منتظرش بوده رو می‌ذاره ... (پروین روح، ۱۳۷۸: با چتر بسته: ۸۲)

نگاه‌هایی که از خیابون می‌گذرن. (همان، ۸۲) / می‌گذرن

تن آسا هس. (همان، ۸۴) / هس

حواسم سر جاس. (همان، ۸۴) / سر جاس

اولین برگا داشتن می‌ریختن. (همان، ۸۷) / برگا / می‌ریختن

جام خوب نیست. (سبز مورد، ۱۰۵) / جام

دوتا دفتر هم لای کتابا هس. (همان، ۱۱۰) / کتابا / هس

رأس راسی / پی خونه رأس راسی روی آب بود. (آقای هدایت، ۱۱۹)

دس / دس به آب (همان، ۱۲۶)

گُلا/ کافیه گُلا ی دیگه ی بوته رو دید. (همان، ۱۳۲)

مٹ / مٹ آدمای مست می‌فتادم. (جام‌ها و دست‌ها، ۳۲)

دسباف / کرکی‌های رنگ رنگ دسباف خودشو می‌پوشید. (آقای هدایت، ۱۳۳)

دقه/ یه دقه این بچه را بگیر (خواهر بگو، ۱۵۰)

هس / منتظر هس فرصت گیر بیاره. (تنگنا، ۱۷۵)

صب/ تا شب صب می‌کنم. (زیر درخت گل اشرفی، ۲۱۶)

۲- واژه‌های عامیانه

منظور از «واژگان عامیانه» واژگانی است که در زبان عامیانه کاربرد دارد و در فارسی معیار معادلی دیگر دارد مانند: دم دست، درهم، کیپ. از آن جا که میان لغات عامیانه و معیار در ادب فارسی مرز دقیقی وجود ندارد تا براساس آن بتوان مصداق‌های هر کدام را شناخت (انزایی نژاد، ۱۳۶۶: ۶) در این مقاله «فرهنگ فارسی عامیانه» تألیف ابوالحسن نجفی به عنوان تشخیص محک واژگان عامیانه قرار گرفت. در این پژوهش واژگان عامیانه به واژه‌های ساده و غیر ساده و اتباع تقسیم می‌شوند.

۲-۱-واژه‌های ساده

۲-۱-۱-اسم

کفتر/ بال بال کفترها را که درست به بلندی پشت بام می‌پریدند. (حنای سوخته، ۲۴)
 هُرم / تا هُرم تنور پیه اش را آب نکند. (سبز مورد، ۱۰۲)
 بَر / دکه ودکان های بر جاده‌ی نسا را رد کردیم. (همان، ۱۱۵)

۲-۱-۲-صفت

زائو / اگرراضی شد بفرستمش گرم خانه‌ی وسطی، زائو داریم. (حنای سوخته: ۱۱)
 دلاک / یک ماه روی دست دلاک‌ها نگاه کردم. (همان، ۱۳)
 تُخس / زنگ در را که از دست بچه‌های تخس در بالاترین قسمت وصل شده بود. (همان، ۲۴)

آراجیف / خدایا چه اراجیفی. (جام‌ها و دست‌ها، ۳۷)

بَزک / تازه کار بزکم را تمام کرده و آینه را جلویم گذاشتند. (همزاد، ۴۳)

قَشِقِرَق / قشقرق راه انداختم. (همزاد، ۵۳)

قیژه / در چوبی هال را که باز می‌کردم قیژه ای کشید. (همان، ۵۸)

خَرَبِت / بچه‌اش پدری با موقعیت رفیقمون داشته باشه... خربت محض... (با چتر بسته، ۸۰)

آراجیف / دیگر حاضر نیست اراجیف زن را بشنوه. (همان، ۹۳)

هَپَرَوَت / از او در هپروت احساس برای خودش دنیایی ساخته. (همان، ۹۳)

لَترانی / گورکن‌هایی که خواسته بودند لَترانی بارش کنند. (سبز مورد، ۱۰۳)

هَپَرَوَت / باز رفتی تو هپروت؟ (آقای هدایت، ۱۳۰)

هَچَل / تو بد هچلی افتادم. (تنگنا، ۱۷۳)

آلدنگ / شوهر آلدنگش باز برای بردن مقداری پول یا تکه‌ای از طلای زنش آمده. (ترس، ۶۰)

پِه / دوتا آدم پِه، کم رو. (با چتر بسته، ۸۶)

چُلْمَن/دوتا چُلْمَن تمام عیار. (همان، ۸۶)

کارِسون/هرچند فعلاً کارِ کارِسونی هم نیس. (آقای هدایت!، ۱۳۶)

۲-۲-واژه‌های غیر ساده (ترکیبی)

۲-۲-۱-اسم + و+اسم

آهن و تُلپ /حالا بهادر خان با آن همه آهن و تلپی که داشت.. (ترس، ۶۱)

۲-۲-۲-اسم + اسم

آلدورم بُلدورم /الدورم بلدورم می‌کرد. (ترس، ۶۷)

چُس مِثقال /حقوق، چس مِثقال. (تنگنا، ۱۷۳)

۲-۲-۳-اسم + به + اسم

دست به آب/پاهایش سالم بودند ولی برای دست به آب بلند نمی‌شد. (حنای سوخته: ۲۱)

۲-۲-۴-اسم + پسوند

بعَدنا / که گره گشایش موند برای بعدنا. (باچتر بسته، ۷۸)

۲-۲-۵-پیشوند + اسم

بی قواره/همیشه تنه‌های بیقواره و لنگ‌های دراز قیچی مانند آدم‌ها را می‌بیند. (سبزمورد،

(۱۱۱)

۲-۲-۶-پیشوند + صفت

نَچسب/حیف که آدم نچسبیه. (آقای هدایت!، ۱۲۱)

با افه /معلوم بود زمانی جای خیلی با افه ای بوده. (آقای هدایت!، ۱۱۹)

ناز چُسک /من حوصله‌ی این ناز چسک‌ها را ندارم. (خواهر بگو، ۱۵۰)

۲-۲-۷-صفت+پسوند

چَپیده/باز پنبه‌ها پچیده به هم. (آقای هدایت!، ۱۱۸)

شِرِنده /به لباس خواب بیرِخت و شرنده ام نگاه کرد. (کولی زرپوش، ۲۳۵)

زهرماری/ورق زدن پی در پی این مجله‌ی زهرماری (با چتر بسته، ۷۶)

لالمانی /چرا لالمانی گرفتم و چیزی نگفتم. (جام‌ها و دست‌ها، ۳۶)

دودوزه بازی /آگه خواسته باشه دودوزه بازی کنه و در بره. (تنگنا، ۱۷۳)

۲-۲-۸- صفت + اسم

جُفت دستمون / ویلای جفت دستمون. (آقای هدایت!، ۱۲۰)

چِرک مُرده / اصلاً همیشه پشت دری‌های پرک مرده‌اش کیپ تا کیپ کشیده. (خواهر بگو، ۱۴۹)

۲-۲-۹- اسم + صفت

کله خری / این همه کله خری را درش سراغ نداشتم. (باچتر بسته، ۷۴)

۲-۲-۱۰- صفت + صفت

پُرمدعای پفیوز / جناب پرمدعای پفیوز را آورد کرد داماد سرخانه. (ترس، ۶۸)

بَزک دوزک / گاهی بزک دوزک می‌کرد. (همزاد، ۴۶)

خُنَاقِ کاری / خنَاق کاری بگیری بچه ... (همزاد، ۵۱)

مردکه دیوِث / تا کی باید کفاره‌ی دیدن این مردکه ی دیوِث را بدم. (تنگنا، ۱۷۸)

سلیطه‌ی دهن لُق / سلیطه‌ی دهن لُق ... نباید بهش اعتماد می‌کردم. (تنگنا، ۱۸۰)

۲-۳- اتباع

مُشت و مال / برای مُشت و مال و سرریختن آب چله خودم خدمت می‌رسم. (حنای سوخته:

۱۲)

لُک و پیس / خودش را در لُک و پیس آینه نگاه کرد. (همان، ۲۴)

گم و گور / عالم از همان دم گم و گور شد. (همزاد، ۵۳)

خرد و خاکشیر / از بالای رف آینه و گلاب پاش عقدم را بر زمین کوبید و خرد و خاکشیر کرد.

(همان، ۵۴)

کم و کسر / ولی چیزی هم برایش کم و کسر نگذاشته بودند. (ترس، ۶۵)

توپ و تَشَر / با توپ و تشر به اتاقمان فرستاد تا لباسش را عوض کند. (همان، ۶۸)

چک و چونه / بر سر دعوی ملکیم با مدعی چک و چونه بزنم. (با چتر بسته، ۷۳)

جفت و جور / این قدر متین ... این قدر جفت و جور. (همان، ۸۷)

فک و فامیل / چه طور فک و فامیل همدیگه رو به لجن بکشن. (همان، ۸۷)

بساز و بفروش / اون بساز بفروشه... (همان، ۹۳)
دوروبر / محمود هم دور وبر منقل می‌پلکید. (آقای هدایت، ۱۲۳)
اثیری مثیری / اثیری مثیری رو ولش. (همان، ۱۲۴)
چیزمیز / تو که چیزمیزی بیرون نداشتی. (همان، ۱۲۸)
خوش وبش / می‌دیدم که با شوهرم خوش وبش می‌کند. (خواهریگو، ۱۴۷)
مال ومنال / مال ومنال داره که دزد بشه. (تنگنا، ۱۷۹)
پریروز / پریروزهاش وهمین قدر دلتنگ. (حنای سوخته، ۲۴)
دیمی / من هم که دیمی دست بردم.. (جام‌ها و دست‌ها، ۳۲)
دُبرو / زن سیاه پوشی که شناسنامه را آورده ودبرو که رفتی. (با چتر بسته، ۷۵)
پروندن / داشتم به حرف می‌آوردمش، پروندیش رفت. (آقای هدایت، ۱۲۵)
چزوندن / فقط یه چیزی که بچزونه. (همان، ۱۳۰)
یله شده / خواستم برگردم که صتدلی یله شده را دیدم. (ترس، ۵۹)
دررو / انگار به دنبال راه در رویی می‌گشت. (آقای هدایت، ۱۲۳)
پستون پلاسیده / نگاه کردم به گاواي پستون پلاسیده‌ای که... (همان، ۱۲۸)

۳- شبه جمله (صوت)

زُق زُق / گوش‌هایم زق زق می‌کند. (حنای سوخته: ۲۲)
بال بال / بال بال کفترها را که درست به بلندی پشت بام می‌پریدند. (همان، ۲۴)
گِزِگِز / میل دوباره آمده‌ی پریدن را که زیر پوستش گزگز می‌کرد. (جام‌ها و دست‌ها، ۳۷)
شرشر / گویا شرشر باران بوده. (ترس، ۶۳)
چَنگ چَنگ / مادر موهایش را چنگ چنگ کنده بود. (سبز مورد، ۱۰۸)
چک پک / از لانه‌های از هم پاشیده‌ی پرنده‌ها چک چک آب می‌چکید. (همان، ۱۱۰)
جیرجیر / اگر جیرجیر زیر صدایشان هم در نیاید. (زیردرخت گل اشرفی، ۲۱۲)
خش خش / طلق شفاف با ستاره‌های ریز خش خش می‌کرد. (کولی زرپوش، ۲۲۵)
مور مور / با این که پاهایم یخ کرده بود ومورمور می‌شد. (ترس: ۵۸)

شپ شپ / صدای شپ شپ خوردن موج‌ها به تخته سنگ. (آقای هدایت!، ۱۱۹)

۴- عدد

شونزده هفده / شونزده هفده ساله که بوده داشته سه قطره خون رو می خونده. (آقای هدایت!، ۱۲۵)

۵- فعل

۵-۱- فعل ساده

۵-۲- گروه فعلی (فعل مرکب)

- فُرق کردن/مادر شوهرش گرم خانهای وسطی را قرق کرده بود. (حنای سوخته: ۱۲)
- چِرک کردن/اگر اجازه بدهید دخترها را چِرک می کند. (همان، ۱۲)
- چَنبره کردن/لنگ‌هایم را چَنبره کردم. (همان، ۱۵)
- آب گز شدن/پوستش هم که معلوم است آب گز شده. (همان، ۱۵)
- پِیله کردن/اگر شک ببرد و پیله کند که واویلاست. (همان، ۲۴)
- جِر دادن/کیف را جِر داد. (جام‌ها و دست‌ها، ۳۰)
- بو دادن/شاهدانه و گندم نمک می زدم و بو می دادم. (همزاد، ۵۱)
- غلت زدن/چشم باز کردم و غلت زدم طرف پنجره. (ترس، ۵۸)
- چشم دواندن/هر چی چشم دواندم که ببینم چی ممکن است باشد. (همان، ۵۸)
- غیظ گرفتن/غیظم گرفت و خواستم برگردم. (همان، ۵۹)
- تُف کردن/همراه با مف و ذره های مو تف کرد. (همان، ۶۱)
- تَلکه کردن/یک عالمه پول تلکه کرد. (همان، ۶۱)
- وادادن/خیلی زود واداد بود. (همان، ۶۷)
- گَز کردن/حوصله‌ی تنها گَز کردنش رو هم نداشتم. (باچتر بسته، ۷۳)
- فلنگو بستن/شروع بیرون اومدن کارمندا از ساختمون، فلنگو می بست. (همان، ۷۸)
- چَندیش شدن/فحش می داد، تب می کرد، چندشش می شد. (همان، ۸۰)

جری شدن/رفیقم که از گستاخی نگاه زن جری شده بود. (همان، ۸۳)
من وین کردن/در جواب سؤال‌های مشاورمن و من هایی می کنن. (همان، ۸۶)
دودو زدن/مدام چشمش دودو می زد. (همان، ۹۶)
مورمور کردن/گرمای ملایم بدن انگشتانش را به مور مور انداخت. (سبزمورد، ۱۰۱)
نا نداشتن/مرد میان‌سالی که نای راه رفتن نداشت. (همان، ۱۰۲)
دم گرفتن /مادر یک ریز دم گرفته بود. (همان، ۱۰۶)
وا رفتن /آن قدر گفت تا پای والور وا رفت. (همان، ۱۰۷)
قُر زدن/دم به ساعت بیان واو نو قُر بزندن. (آقای هدایت، ۱۳۵)
تُپق زدن/دیگر تیق نمی زنم. (زیردرخت گل اشرفی، ۲۱۸)

۵-۳- گروه فعلی با تعبیر کنایی

ازناف دنیا بریدن/میراب می گوید از ناف دنیا بریده‌ام. (حنای سوخته، ۹)
دل به دل کسی دادن/دل به دلش ندادم. (همان، ۱۰)
تازه کردن داغ/به خدا نمی‌خواستیم داغتان را تازه کنیم. (همان، ۱۷)
زیر شیر گرفتن/اصلاً از کجا می‌دانستم گلپر خانم بچه را زیر شیر می‌گیرد، خوابش می‌برد
و بچه زیر سینه‌اش خفه می‌شود. (همان، ۱۸)
از دیگران بریدن/از همه می‌برم. (همان، ۲۴)
عُق زدن/انگشتانش که به دهانم رفت عق زد. (همان، ۲۴)
به سرکسی آمدن/قبل از اینکه علقم به این چیزها برسد به سرم آمد. (همزاد، ۴۳)
توی دل قند آب کردن/انگار توی دلش قند آب می‌کردند. (همان، ۴۷)
لی لی به لالا گذاشتن/بقیه هم لی لی به لالاش می‌گذاشتند. (ترس، ۶۱)
کپه‌ی مرگ گذاشتن/که کپه‌ی مرگمان را بگذاریم. (همان، ۶۳)
به جز آوردن/همه‌مان را سر ترسی بیهوده به جز آورد. (همان، ۶۸)
گاه به باد دادن/نمی‌خوام گاه کهنه‌ی گذشته‌ها رو باد بدم. (باچتر بسته، ۷۴)
دست رو دست گذاشتن/بهتر نیست یه مدت دست رو دست بذاری ببینی چی می‌شه.

(همان، ۷۶)

- کَف کردن دهان/امروزه روز اینجا باشم ودهنم کف کنه. (همان، ۷۶)
- تا خرخره گیر کردن/قبول دارم که تا خرخره گیر کرده‌ای. (همان، ۷۷)
- به ریش هم بستن/ما رو به ریش هم می بنده. (همان، ۸۴)
- روی دور افتادن /خیالمون راحت بود که حل مشکل شناسنامه روی دور افتاده. (همان، ۸۵)
- دل دل کردن/تنها دل دل کردن وحساسیت رفیقم... (همان، ۸۵)
- وا افتادن/رفیقم منتظر وا افتادن بارون بوده. (همان، ۸۹)
- دندان نشان دادن/چادرش را بسته بود دور کمرش و دندان نشان داده بود. (سبزمورد، ۱۰۳)
- پاشنه‌ی دهن را کشیدن/یعد هم یکی دوبار پاشنه‌ی دهنش را کشیده بود (همان، ۱۰۳)
- به شکم کسی بستن /هرچه فحش و ناسزا داشت بسته بود به شکم گورکن‌هایی که خواسته بودند لنترانی بارش کنن. (همان، ۱۰۳)
- حال او مدن دنده‌ها/هنوز دنده هات از اون دفعه که زدنت حال نیومده. (همان، ۱۰۵)
- اخلاق سگی/آگه اخلاقش سگی بشه، نمی‌ده. (همان، ۱۰۶)
- گُفری شدن /آگه همین جوری جوابشو ندم کفرش در می آد. (آقای هدایت!، ۱۱۷)
- تو نخ کسی رفتن/تو نخش نرفتم. (همان، ۱۲۰)
- با کسی جوشیدن/کیا جون چیه، نمی‌جوشی. از ما خوشت نمی آد. (همان، ۱۲۶)
- دس به آب رفتن/برا دس به آبش هم حال نیست. (همان، ۱۲۶)
- دِق دلی در آوردن/دق دلی در آوردی؟! (همان، ۱۲۸)
- سوداشتن چشم/این جوری فقط سوی چشم‌هایت را می‌گیری. (خواهریگو، ۱۴۳)
- وخمه برداشتن/گفت وخمه بردار (متعهد شو) که هفت شب دوشنبه بیایی. (همان، ۱۴۴)
- روم سیاه/روم سیاه، می گویم گلاب است.. (همان، ۱۴۴)
- از کلاغ قرض گرفتن/اگر از کلاغ قرض کنم ... (همان، ۱۵۱)
- پا سبک کردن/نتوانستم پیدایش کنم وبگویم پا سبک کرده‌ای. (همان، ۱۵۱)
- گَه خوردن/هنوز هیچ گُهی نخوردم. (تنگنا، ۱۷۲)
- تو نخ کسی بودن/یه نفر تو نخم هس وپرس وجو می کنه. (همان، ۱۷۵)

بار کسی کردن/اگر ب/از زنگ زد حسابی بارش کنی. (غریبه کنارکاناپه، ۱۸۷)
افتادن دوزاری/که دوزاریت بیفتد که در خانه‌ای. (همان، ۱۸۸)
سفید شدن چشم/چشم من به بهار خواب سفید شده بود. (کولی زرپوش، ۲۳۷)

۴-۵- گروه فعلی مبتنی بر تشبیه

مثل تگار سرپایین بودن /به من چه که تو مثل تگار سر پایین می‌مانی (خواهربگو، ۱۴۶)

۶- جملات عاطفی

۶-۱- دعا

عزیزی قریون پاتون بیان بریم بیرون. (خانه سنگباران، ۱۹۸)
بعد رو می‌کند به گنبد حرم و می‌گوید: دستم به دامت. (همان، ۲۰۱)

۶-۲- فحش

مردیکه ی شباد.... (ترس، ۶۱)
سرش داد می‌کشی که، کی آه کشید... عوضی. (غریبه کنارکاناپه، ۱۸۵)
پررو... (همان، ۱۹۰)
تو می‌خوای تکلیف منو روشن کنی بچه قرتی.. (خانه سنگباران، ۲۰۶)
تشک ولحاف هاتون رو می‌ریزم تو خیابون... بیکاره‌ی الوات (همان، ۲۰۶)
آخه لا مصب.... (همان، ۲۰۶)

۶-۳- نفرین

والا گردنم خُرد... (همزاد، ۴۸)

۷- زبان و گویش های محلی

جرزاتاق /آمد طرفم تا هم کلامش شوم که خودم را پشت جرز اتاق کشیدم. (حنای

سوخته، ۱۰} {لای در اتاق}

پیرک شدن / وجه زدن/ گوشه‌ی ناخن‌هایم پیرک شده بود و وجه می‌زد. (همان، ۱۰) {چروک شدن، درد زیاد}

خزینه/ از گرم خانه‌ی وسطی انداخت کنار خزینه‌ی آب جوش. (همان، ۱۱) {حوضچه}
 تاسچه/ دستم را با کیسه در تاسچه ی آب داغ کردم. (همان، ۱۲) {کاسه}
 شُر کردن/ از دالبر سینی برکف حمام شُر کرده است. (همان، ۱۲) {سرریز شدن}
 قُب/ روی قُب هایش را دواى قرمز لک مالیده بود. (همان، ۱۲) {لُب}
 شَتک/ شتک‌های سدر و صابون را از خودم پاک کردم. (همان، ۱۳) {قطره‌هایی که در اثر شست و شو پرتاب می‌شوند.}

خُلواره/ دیگر زیرش خُلواره‌ی آتش پخش نکرد. (همان، ۱۴) {
 خُرد شدن قلم/ پا/ کاش قلم پایم خرد می‌شد و نمی‌رفتم. (همان، ۱۸) {شکستن}
 چه بایدم کرد/ چه بایدم کرد؟ (همان، ۲۰) {حالت درماندگی و استیصال}
 چیدن رووار/ دست‌هایش را که همیشه در کار چیدن رووار، دیده بودم. (همان، ۲۱) {رویه‌ی دست باف گیوه و ملکی}

کَه/ کَهه ی آویزانم به سرم سنگینی می‌کند. (همان، ۲۲) {فک پایین}
 آرگ/ وارگم مثل چوب خشکیده (همان، ۲۲) {فک بالا}
 چِلوار/ کافور و سدر و چلوار را که گذاشتند. (همان، ۲۲) {پارچه نخی سفید}
 لُنده دادن/ لُنده داد که: دختر و اینقدر شلخته. (جام‌ها و دست‌ها، ۳۱) {عُر زدن}
 بالِ قالی/ بالِ قالی را بالا بزن روی فرش نریزد. (همزاد، ۴۴) {لبه‌های فرش}
 آمُخته/ می‌خواست آمُخته ی کتاب باشم. (همان، ۴۵) {مأنوس}
 پِچِ پچه/ تا لب باز می‌کردم پِچِ پچه می‌کردند که خیالات.. (همان، ۴۵) {زیر لب و آرام صحبت کردن}

رَنگ زدن/ با ضرب پاهایشان بر زمین رَنگ می‌زدند و جست و خیز می‌کردند. (همان، ۴۷) {ضرب زدن}

بلال شدن/ بلال شدم. (همان، ۴۸) {داغون و خسته}

- جُلّت / سه تا جلت خرما را حلوا کنم. (همان، ۴۸) {سینی}
- تلیس/تلیس عرق شدم تا با آرد و روغن ورز دادم. (همان، ۴۸) {خیس}
- گُله جا/انگار که تمام اتاق همان یک گُله جا را داشته باشد. (همان، ۵۰) {جای کوچک}
- شور زدن/همه همین را می‌گفتند، می‌گفتند شور می‌زنی. (همان، ۵۰) {دلواپس بودن و دل شوره داشتن}
- بارفتن/در دوری‌های بلور و بارفتن می‌ریختم. (همان، ۵۱) {نوعی بلور مرغوب}
- فند/هر فندی زدم آدم قبلی نشد. (همان، ۵۳) {ترفند، حيله}
- نکن، نساز/نکن، نساز دارد مثل شمع آب می‌شود. (همان، ۴۳)
- جُل جُل / فقط صدای جل جل باران را شنیدم. (ترس، ۵۷) {شُرشُر}
- چه بایدم کرد/همه‌اش به یوسف فکر کرده‌ام و چه بایدم کرد های خودم. (همان، ۵۸) {نداشتن راه چاره و بی‌قراری}
- پَس و پَله/با نگاه پسس و پله های طویله را کاویدم. (همان، ۶۳) {گوشه و کنار}
- گلوپ/انگار دوتا گلوپ سبز کوچک روشن بر دیواره سینه‌ی آخوره. (همان، ۶۴) {لامپ}
- پِشِنِگه/پیش سینه‌ی زیر پیراهن سفیدش هم پر بوده از پشنگه های خون. (همان، ۶۴) {قطره}
- شُرکردن/از گرما و عرق شر کرده در ناوه‌ی تیره پشت ... (با چتر بسته، ۸۰) {سرزیر شدن و ریختن}
- چِرِوندن/الکی زن رو می‌چِرِونه. (همان، ۹۱) {آزار و اذیت کردن}
- منجلاب/تا من برم منجلاب مسجد و برگردم. (سبزمورد، ۱۰۴) {مستراح مسجد}
- وا انداختن/تا بارون وا انداخته زودتر برو. (همان، ۱۱۰) {متوقف شدن، ایستادن}
- رِنِگ/با صدای رنگ جیغ شاد دخترا به هوا رفت. (آقای هدایت، ۱۳۶) {آهنگ، ریتم}
- باکیش نیست/باکیش نبود.. (همان، ۱۳۷) {طوریش نبود}
- پِلِ پِلِ کردن/مثل مرغ پرکنده پل پل می‌کردم. (خواهریگو، ۱۴۸) {بی‌قراری و بیتابی کردن}
- کِرِنِجال/مثل کرنجال چسبیده‌ای به من.. (همان، ۱۴۹) {خرچنگ}
- سو/به همین سوی چراغ. (همان، ۱۴۹) {نور}
- بوی تُرُشال/اتاق بوی ترشال شیر می‌دهد. (همان، ۱۵۱) {ترش شدن و فاسد شدن شیر}

چکینه/فقط زیادی چکینه س (تنگنا، ۱۷۳) { حالت چسبناک و کثیف }
 پلاچ/فقط زیادی چکینه س، پلاچه. (همان، ۱۷۳) { گیر دادن }
 روم سیاه/کاش پیش خدا روم سیاه نبود. (همان، ۱۷۴) { احساس شرمندگی و پشیمانی }
 گمپ گلی/براش یه زن گمپ گلی هم می‌گرفتم. (همان، ۱۷۵) { دسته گل }
 دلالگی/گفتم اومدم دلالگی دخترمون برای پسر خواهرم. (همان، ۱۸۱) { خواستگاری }
 ول ولا/ول ولا افتاده به جونم. (همان، ۱۸۱) { دلشوره، بی قراری }
 تُنگ/تُنگ دوغ خوری که قلمبه تر آن چنان یک باره فرو کشید. (غریبه کنار کاناپه، { پارچ }
 قربون پاتون/عزیزی قربون پاتون میاین بریم بیرون. (خانه سنگباران، ۱۹۸) { عزیزی معمولاً
 خواهر بزرگتر را می‌گویند }
 کُفرات/بگو کُفرات ورم داشته. (همان، ۲۰۶) { نجسی، پلیدی }
 تِنجه/تِنجه های خون دار گره خورده ودر هم برگ‌های ریز (زیر درخت گل اشرفی، ۲۱۱)
 { شکوفه، گل ریز }
 لته/توی شیارهایش را لته می‌کشم. (همان، ۲۱۵) { دستمال کهنه }
 خِر/خِرش را می‌چسبیدی (همان، ۲۱۷) { گلو، گردن }

۸- مثل

در بلاغت اسلامی ریشهٔ مباحث مربوط به تمثیل را باید در «مثل» جست. عرب‌ها در موضوعات و مناسبات مختلف زندگی اجتماعی خود امثال بسیار به کار می‌بردند. ابو عبید القاسم بن سلام گفته است: «مثل در عصر جاهلی و اسلام، حکمت عرب بود و عرب با آن به مجادلهٔ کلامی می‌پرداخت و از رهگذر آن به کنایه و نه به صراحت مقاصد خویش را در گفتار حاصل می‌کرد، چرا که مثل سه ویژگی داشت: ایجاز لفظ، رسایی معنا و زیبایی تشبیه.» (فتوحی، ۱۳۹۳، ۲۵۴)

بخشی قابل توجه در ادبیات عامیانه ایران ضرب‌المثل‌هایی است که بر زبان عوام جاری است و بسیاری از آن‌ها منظوم یا جمله‌های آهنگین و مسجع است. «امثال و تعبیرات و اصطلاحات رایج در میان هر قوم و ملت یکی از ارکان مهم زبان و ادب

آن قوم و نموداری از ذوق و قریحه و صفات روحی و اخلاقی و تصورات و رسوم و عادات آن قوم است. اغلب امثال، در لباس استعاره یا کنایه و یا در قالب کلامی موزون و دلنشین بیان شده است و حاوی اندیشه‌های عمیق و سودمند یا انتقادی شدید و طنز آمیز از رفتار و گفتار آدمیان و نابسامانی‌های اخلاقی وضع غلط جامعه هستند. این امثال را در روزگاران گذشته، مردمانی با ذوق و حساس و شوخ طبع و نکته سنج و علاقمند به تربیت و هدایت مردم ساخته‌اند.» (شکورزاده، ۱۳۸۰، ۷) یان ریپکا معتقد است: «ضرب المثل‌ها منبع خوبی درباره مفهوم‌های اخلاقی عامه مردم ایران است. (۱۴۳)

در تعریف مثل گفته‌اند: قولی کوتاه و مشهور است که حالتی یا کاری را بدان تشبیه کنند و غالباً شکل نصیحت آمیزی از ادبیات عامیانه است که محصول ذهن عوام و مبتنی بر تجربه‌های عادی زندگی است. این شکل را ضرب المثل نیز می‌گویند که غالباً صورت فشرده یک داستان است. (فتوحی، ۱۳۹۳، ۲۶۷) منابع بلاغت کهن مثل را فشرده‌ترین نوع تمثیل شمرده‌اند. مثل‌ها با آنکه قرن‌ها در میان مردم به کار می‌روند اما برخلاف استعاره در اثر کاربرد زیاد مبتذل نمی‌شوند. راز تازگی و تأثیر همیشگی مثل، در تناسب «لفظ مثل» با «وضعیت و صفتی» است که در آن مثل را به کار می‌بریم. بنابراین لفظ مثل برای حالت‌های متنوع به کار می‌رود و حکم یک تشبیه تازه را دارد.

امثال و حکم عامیانه از دیر باز در ادبیات منظوم و منثور ایران رخنه کرده و هیچ شاعر معروف ایرانی نیست که در سخنان خود مقداری از این ضرب المثل‌ها را به کار نبرده باشند؛ هم در ادبیات کلاسیک فارسی و هم در نیم زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی ضرب المثل‌ها به کثرت و فراوانی دیده می‌شوند. (آرین پور، ۱۳۵۴: ج ۳، ۴۵۵) غالباً در ضرب المثل‌ها گفته می‌شود که فرد آلام و تمایلات خود را کنترل کند به گونه‌ای که متعادل باشد. او نباید تنها به دنبال جلب منافع شخصی خویش باشد. در این ضرب المثل‌ها معمولاً افراد به دنبال شجاعت و دلاوری و پیروی از اصول مورد احترام و نیکوکاری هستند. فرد به دنبال نوعی عقل و خرد مردمی است که با مبانی اخلاقی افسانه‌ها و تمثیل‌ها مطابقت دارد. (سپیک، ۱۳۸۸، ۱۳۳) یان ریپکا معتقد است: «ضرب المثل‌ها منبع خوبی درباره مفهوم‌های اخلاقی عامه مردم ایران است.» (ریپکا، ۱۳۸۲، ۱۲۱۰)

نخستین بار یکی از علمای قرن یازدهم قمری به نام محمد علی حبله رودی، امثال فارسی را در ۱۰۴۹ ق. در کتابی به نام مجمع الامثال گرد آورد. (حبله رودی، ۱۳۴۴، ۵) و سپس در ۱۰۵۴ ق. مجموعه‌ای دیگر از امثال را با داستان‌های امثال و حکایت‌های مذهبی و اخلاقی در کتاب جامع التمثیل یا مجمع التمثیل تألیف کرد. (مارزلف، ۱۳۷۶، ۱۷۱)

سرگذشت اجتماعی اغلب ملل مشتمل بروقایی است که به واسطه اهمیت سیاسی یا شدت تأثیر در افکار و احساسات عامه فراموش شدنی نیست. مانند بعضی حکایات شیرین افسانه‌های عبرت انگیز یا پاره‌ای خرافات و موهومات که در بین مردم عوام هر ملت وجود دارد و عموماً به آنها اعتقاد دارند و آن‌ها را در زندگی روزانه خود منشأ آثار می‌پندارند. این قبیل وقایع، حکایات و خرافات اغلب منشأ امثال سائره واقع می‌شوند و هر مثلی به یکی از آن‌ها اشاره می‌نماید. مثل، قدیمی‌ترین ادبیات بشر می‌باشد. انسان پیش از آنکه شعر بگوید و قبل از آنکه خط بنویسد، اختراع امثال نموده و در محاورات خود به کار برده است. شباهت بین مثل‌ها در بین ملل مختلف مانند «زیره به کرمان بردن» که در کشورهای دیگر ضرب المثلی از نظر مفهوم مشابه این وجود دارد. همین امر یکی از ادله قدامت مثل و تقدم پیدایش آن بر پیدایش سایر فنون سخن قرار دارد. (ولک، ۱۳۱، ۱۳۷۰)

از مثل‌های ایرانی به سبب کوتاهی‌شان به سختی می‌توان چشم داشت که حکمت عملی زندگانی روزانه ایرانیان را به مثل به همان گستردگی هزار و یکشب یادداشت کنند. با این همه آن‌ها منبع آگاهی خوبی درباره مفهوم‌های اخلاقی عامه مردمان ایران است. سرنوشت باوری که سخت ویژه ایرانیان است به ایدئولوژی پیش از اسلام برمی‌گردد. ویژگی چشم گیر دیگر نگرش سود جویانه گسترده‌ای است که در مثل‌ها بیان شده و این حقیقت که مثل‌ها تنها به ظاهر علت پدیده‌های عینی می‌پردازند بسا عمیق کنجکاوانه نیست. با این همه ضرب المثل‌ها چه بسیار بر اهمیت بسیار خشم خوری، دادگری، میانه روی و ناخود پسند بودن تأکید دارند. (ریپکا، ۱۳۸۳، ۱۲۱۲)

صادق هدایت مثل‌های فارسی را از پرازش‌ترین نمونه‌های نثر فارسی و قابل عرضه در عرصه بین المللی می‌داند.

«پژوهش درباره ضرب المثل‌های ایرانی ناچار باید با کوشش‌های زیر همراه باشد:

- ۱) گردآوری و چاپ مثل‌هایی از نوشته‌های گویشی و فراهم آوری ترجمه‌های کلمه به کلمه
- ۲) بررسی ضرب المثل‌های گردآوری شده از رهگذر تحلیل‌های درست و دقیق از دیدگاه‌های پژوهش تطبیقی در ارزش‌های ادبی، تاریخی، قوم‌نگاری و فرهنگی آنها
- ۳) تعیین پیوندها و بستگی‌های ارثی شیوه‌های گفتارهای فردی
- ۴) با هم نهادن تطبیقی آنها با ضرب المثل‌های اروپایی»
(ریپکا، ۱۳۸۳، ۱۲۱۳)

از آن جایی که مثل‌ها مولود اندیشه، دانش و تجربیات مردم در درازنای تاریخ پر پیچ و خم انسان‌ها و میراث نسل‌هاست، معرف آمال، آرزوها، غم‌ها، شادی‌ها، نفرت‌ها، اوهام و خرافات آنها نیز هست. مثل‌های شیرین، کوتاه، ساده و مؤثر، تعدیل‌کننده اخلاق جوامع و مهذب عادات، رفتار و اندیشه قوام نیز بوده است. مثل‌های به جا و به اقتضای سخن و به فراخور حال و مقال و مقام، همواره قاطع کلام و در حکم حجتی می‌باشند که راه چون و چرا را می‌بندد و از این رو به جاست که آنها را «حکمت‌های تجربی مردم» بنامیم. (ذوالفقاری، ۱۳۹۱، ۱۳۷)

نویسندگان مورد مطالعه در آثار ارزنده و موفق خود، برای تفهیم و تأیید کلام در نزد مخاطب، از استفاده ضرب المثل‌ها دریغ نورزیده‌اند.

در این آثار، مثل نیکو، وسیله‌ای است که برای ایجاد تفکر و بیداری و سوق دادن مردم به سوی هدف‌های واقعی زندگانی، کاربرد دارد و از این دیدگاه مثل برای آنها وسیله است نه هدف.

همان‌طور که گاه می‌بینیم خداوند با آوردن مثل به انسان‌ها هشدار می‌دهد و در قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ»: و بزنی برای ایشان مثلی یاران شهر را هنگامی که آمدند نزد فرستندگان. (سوره یس، آیه ۱۳)

نویسندگان زن معاصر در آثارشان از ضرب المثل‌ها استفاده گسترده‌ای کرده‌اند و هر جا فرصتی دست می‌داد سخن خود را با آوردن یک مثل کامل می‌کردند. به عنوان نمونه شهلا پروین روح در مجموعه داستانی حنای سوخته و رمان طلسم با توجه به اینکه از زبان عامیانه و گویش‌ها و اصطلاحات بومی فارس استفاده کرده است سعی نموده از مثل‌هایی استفاده کند که سخنش

را در جهت سوق دادن به زبان سنتی یاری دهد.

برخی از تمثیل‌های به کاررفته:

آبشون به یک جو نمی‌رود. (ترس، ۴۵)

نه سیخ بسوزه نه کباب. (با چتر بسته، ۸۴)

بند رو آب دادن. (با چتر بسته، ۸۹)

از زیر بُته عمل اومدن. (همان، ۹۳)

مو از ماست کشیدن. (همان، ۹۶)

راه بازه وجاده دراز. (آقای هدایت، ۱۲۸)

در امرخیر حاجت هیچ استخاره نیست. (خواهر بگو، ۱۶۶)

شکم گشنه تعارف بر نمی‌داره. (خیابان، ۱۷۱)

۹- نتیجه

هرزبان دارای گونه‌های متعددی است که از آن میان تنها یک گونه به عنوان زبان مشترک میان طبقات و اقشار مختلف جامعه پذیرفته می‌شود، این گونه‌ی مشترک «زبان معیار» است. زبان شناسان علاوه بر زبان معیار دو گونه‌ی «زبان نوشتار» و «زبان گفتار» را نیز در نظر گرفته‌اند. آن‌ها هم چنین زبان گفتار را به زبان عامیانه و روزمره تقسیم کرده‌اند. زبان عامیانه دارای دو سطح است. سطح زیرین که همان زبان جاهلی، لاتی و چاله میدانی است و زبان عامیانه‌ی معمول. ورود عناصر زبان عامیانه به زبان معیار علاوه بر این که موجب گسترش واژگان و غنای زبان می‌شود، تمایز و رستاخیز زبان یا همان هنجارگریزی زبان را به همراه خواهد داشت. شهبلا پروین روح از نویسندگانی است که روانی و سادگی از ویژگی‌های زبان نثرش به شمار می‌آید. از جمله عوامل این سادگی و روانی، کاربرد عناصر و اصطلاحات عامیانه در داستان‌های وی است. در جدول شماره یک فراوانی زبان عامیانه در مجموعه داستان حنای سوخته به نمایش در آمده است.

جدول ۱. کاربرد عناصر زبان عامیانه در مجموعه داستان حنای سوخته

عنوان	حنای سوخته	همراه	ترنس	بسته با پتو	مورد سبز	آقای هدایت	بگو خواهر	خیابان	تنگنا	غریبه	سنگباران خانه	زیر درخت	کولی
واج	-	۱	-	۶	۲	۸	۱	-	۱	-	-	۱	-
واژه	۸	۳	۷	۱۳	۴	۱۳	۳	-	۶	-	-	-	۱
شبه جمله	۲	۱	-	-	۲	۱	-	-	-	-	-	۱	۱
عدد	-	-	-	-	-	۱	-	-	-	-	-	-	-
فعل	۱۱	۳	۳	۹	۹	۶	۶	-	-	۲	-	۱	۱
جملا ت عاطفی	-	-	۱	-	-	-	-	-	۲	-	۵	-	-
گوی ش محلی	۱۴	۱	۱۲	۵	۲	۲	۴	-	۶	۱	۲	۳	-
مثل	-	-	۱	۱	-	۱	۱	۱	-	-	-	-	-
مجموع	۳۵	۹	۲۴	۲۵	۱۹	۳۲	۱۵	۱	۱۵	۳	۷	۶	۳

با توجه به فراوانی‌های مذکور در جدول فوق چنین برداشت می‌شود که بهره‌گیری پروین روح از زبان عامیانه در همه‌ی داستان‌های مجموعه‌اش یکسان نیست. پروین روح در داستان‌های «کولی زیر درخت»، «زیر گل اشرفی»، «غریبه کنار کاناپه» و «خیابان» به نسبت سایر داستان‌ها استفاده کمتری از اصطلاحات عامیانه کرده است. چهار مجموعه «حنای سوخته»، «همزاد»، «با

چتر بسته زیر باران» و «آقای هدایت!» به ترتیب سی و پنج، بیست و پنج، سی و هشت و سی و دو مورد زبان عامیانه مشاهده شد که نسبت به دو داستان «خیابان» و «غریبه» حجم قابل ملاحظه‌ای را به خود اختصاص داده است. علت این امر را می‌توان در محتوای آثار جست و جو کرد. داستان‌هایی مانند حنای سوخته و همزاد با داستانی از فرهنگ عامیانه و بومی منطقه است و نیازمند واژگان، اصطلاحات و نمادهای عامیانه است. داستان «زیر درخت گل اشرفی» از زبان روحی سرگردان در خانه است که هر بار در کالبد یکی از اعضای خانه می‌رود و سخن می‌گوید. در واقع فضای داستان وهم آلود است و در حال و گذشته سیر می‌کند. گاه زبان نویسنده در این داستان‌ها چنان با زبان عامیانه می‌آمیزد که گویی صادقانه با مخاطبانش ارتباط برقرار می‌کند. زبان عامیانه در مجموعه داستان حنای سوخته شامل: ۱. واج‌ها ۲. واژگان ۳. شبه جملات ۴. فعل ۵. عدد ۶. جملات عاطفی ۷. گویش‌های محلی و ۸. مثل‌ها می‌باشد. واژگان، فعل‌ها و گویش‌های محلی بیشترین کاربرد را در داستان‌ها داشتند. گذشته از اینکه پروین روح واژگان عامیانه را در اشعارش استفاده کرده است گاه نیز از تلفظ‌های عامیانه واژگان بهره برده است. این تلفظ‌های عامیانه یا به وسیله ابدال و ادغام در زبان گفتاری - همانند «واکردم» به جای باز کردم - صورت می‌گیرد یا به وسیله حذف‌های همزمانی که به تبعیت از قانون کم کوشی در زبان گفتار رخ می‌دهد. واژگان محلی نیز در زبان پروین روح نمود فراوانی دارد.

در مجموع می‌توان گفت داستان‌های حنای سوخته دربردارنده‌ی حجم وافر از زبان عامیانه است و همین امر گذشته از اینکه داستان‌های وی را ساده و صمیمی ساخته آن را به ذهن و زبان مردم نزدیک ساخته است.

منابع و مأخذ

۱. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم و محمود ظریفیان، ۱۳۷۱، گذری و نظری در فرهنگ مردم، تهران: اسپرک.
۲. -----، ۱۳۵۲، تمثیل و مثل، تهران: امیرکبیر.
۳. انوری، حسن، ۱۳۸۱. فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
۴. باقری، مهری، ۱۳۸۹. مقدمات زبان شناسی، تهران: دانشگاه پیام نور.
۵. پناهی سمنانی، حسین، ۱۳۸۱. فرهنگ عامه، نشریه‌ی دانش و مردم، ش ۲.
۶. پروین روح، شهلا، ۱۳۷۸. حنای سوخته، تهران: آگه.

۷. تمیم داری، احمد، ۱۳۸۴. مقاله‌ی "فرم‌های مشابه فولکلور، کنجکاوی در جهان هستی"، جام جم، سال ششم، شماره‌ی، ۱۴۶۷، ص ۶.
۸. ثروت، منصور و رضا انزابی نژاد، ۱۳۷۷ فرهنگ لغات عامیانه و معاصر، تهران: سخن.
۹. ثروت، منصور، ۱۳۷۵ فرهنگ کنایات، تهران: سخن. چ دوم.
۱۰. جمال زاده، محمد علی ۱۳۸۳، فرهنگ لغات عامیانه، تهران: سخن.
۱۱. رادفر، ابوالقاسم، ۱۳۸۰. جلوه‌گری فرهنگ عامه در ادبیات فارسی، نامه فرهنگ، ش ۳۹.
۱۲. دالوند، حمیدرضا، ۱۳۸۰. تاریخ پژوهش‌های فرهنگ مردم، فصل‌نامه‌ی فرهنگ مردم، ش ۱۳، سال چهارم.
۱۳. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۴. امثال و حکم، ج ۳، تهران: سپهر.
۱۴. روح الامینی، محمود، ۱۳۶۴. گرد شهر با چراغ، تهران: زمان. چ دوم.
۱۵. -----، ۱۳۶۵. زمینه‌ی فرهنگ شناسی، تهران: عطار.
۱۶. ستاری، جلال، ۱۳۷۹. درباره‌ی فرهنگ، تهران: اداره کل وزارت فرهنگ و هنر.
۱۷. سمائی، مهدی، ۱۳۸۲. فرهنگ لغات زبان مخفی، تهران: مرکز.
۱۸. -----، ۱۳۸۱. زمینه‌ی فرهنگ مردم، تهران: ویراستار.
۱۹. فاضلی، نعمت الله، ۱۳۷۷. فرهنگ عامه و ادبیات عامیانه فارسی، نامه‌ی فرهنگ، ش ۳۹.
۲۰. ماسه، هانری، ۲۵۳۷. معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه‌ی مهدی روشن ضمیر، تهران: موسسه تاریخ و فرهنگ ایرانی.
۲۱. ناظم الاسلام، ۱۳۴۹. تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش سعید میر جانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۲. نجفی، ابوالحسن، ۱۳۷۸. فرهنگ فارسی عامیانه، تهران: نیلوفر.



**Journal of Research Allegory in
Persian Language and Literature**
Islamic Azad University- Bushehr Branch
No. 33/ Autumn 2017

**The study of slang and the status of allegory in the
works of contemporary female fiction writers relying
on Burned Hanay story series***

Malihe Sharilo¹, Abdolhossein Farzad², Shahin Ojagh Alizadeh³

1- Ph.D. student of Persian Language and Literature, Roodeen Branch, Islamic Azad University, Roodeen, Iran.

2- Assistant Professor of the Humanities Research Institute, Tehran, Iran.

3- Assistant Professor Persian Language and Literature, Roodeen Branch, Islamic Azad University, Roodeen, Iran.

Abstract:

Persian prose in the course of their history, including their many factors influenced slang elements, although the impact of these elements is not the same in all periods of Persian literature. Slang language as the criterion containing several elements that significantly manifested in the works of novelists. S. Parvin spirit of contemporary modernist writers that a considerable amount of slang elements in his work benefited. The use of various forms of slang in the story of the past Parvin spirit that characterizes his stories language, psychological and simplicity also brought his word. zban Slang used in the collection of short stories burned henna can be divided this way: phoneme, word, deed, including overnight, emotional sentences, numbers, language and local dialects and the like. Parvin frequency of the cases mentioned in the story are not the same spirit. The elements of the story such as "burnt henna," "spell", "twin" and "Mr. guidance"

Key words: Parvin spirit, fawn burned, slang.

* Receive: 2017/03/08 Accept: 2017/07/31

E-Mail: maliheshariloo@gmail.com

